

نوع مقاله: پژوهشی

## نقد و بررسی مدخل «خلیفه» از «دائرةالمعارف قرآن لایدن»

✉ ربابه کریمی / طلبه سطح چهار جامعه الزهراء

karimi52.qom@gmail.com  orcid.org/0009-0006-8760-1643

علی قانعی اردکان / دکترای تفسیر و علوم قرآن جامعه المصطفی العالمیه و دبیر آموزش گروه علمی جامعه الزهراء

ghanei83@yahoo.com

 <https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۰۱ - پذیرش: ۱۴۰۲/۰۱/۰۹

### چکیده

واژه «خلیفه» از واژگان پر کاربرد و کلیدی در نظام سیاسی اسلام است که نقش مهمی در فهم موضوعات و مسائل دینی دارد. وداد قاضی مستشرق آمریکایی در «دائرةالمعارف قرآن لایدن» در باره مفهوم، مصداق، پیشینه، سیر تاریخی واژه قرآنی «خلیفه» و واقعیت سیاسی - دینی نهاد خلافت سخن گفته است؛ اما مراجعه محدود به منابع اصیل اسلامی، بی توجهی به آراء و منابع قرآنی شیعه، عدم جامعیت در استناد به آیات قرآن و فقدان مستندات کافی در برخی موارد، موجب فهم ناقص و یا نادرست او در موضوعاتی همچون لحاظ معانی متعدد برای این واژه در آیات گوناگون و خطای تعیین مصداق و تاریخ آغاز رویکرد سیاسی مفسران به واژه مزبور شده است. نتیجه این پژوهش که با روش توصیفی - تحلیلی انجام گرفته، از کاربرد این واژه در صدر اسلام خبر داده و با بررسی انتصابی بودن خلافت و نقد قرآنی، نظر نویسنده در کاربردهای سیاسی خلیفه را به چالش کشیده و معنای «خلیفه» در تمام آیات قرآن را «جانشین» یا «جایگزین» می‌داند که در انواع و مصادیق گوناگونی (همانند سکونت و وراثت) تحقق می‌یابد. تحلیل شناختی «خلیفه» در هیأت مفرد، این واژه را هم‌حوزه «امام»، و انسان را در «حکم» خلیفه الهی معرفی می‌کند.

کلیدواژه‌ها: خلیفه، دائرةالمعارف لایدن، قرآن، وداد قاضی.

*دائرةالمعارف قرآن لایسن* به سرویراستاری خانم جین دمن مک /ولیف دارای قریب ۷۰۰ مقاله است. با توجه به اینکه بیشتر نویسندگان این *دائرةالمعارف* غیرمسلمان بوده و اغلب مقالات براساس منابع اهل سنت نوشته شده است، بررسی‌های نقادانه آن پس از نشر نخستین جلد آن از سوی مسلمانان آغاز شد و با انتشار دیگر مجلدات آن، گسترش یافت.

ماده «خلف» که «خلیفه» از آن مشتق شده، ۱۲۷ بار در قرآن به کار رفته است. با توجه به نقش مهمی که این واژه در فهم موضوعات و مسائل دینی و کلامی دارد، پژوهش حاضر به سنجه و اعتبار مدخل «خلیفه» از *دائرةالمعارف قرآن لایسن*، اثر *وداد قاضی* مستشرق آمریکایی می‌پردازد تا درستی یا نادرستی فهم نویسنده از این واژه را در قرآن ارائه نماید.

این پژوهش علاوه بر اشاره به نکات مثبت و اشکالات صوری و ارجاعی مدخل، به بررسی پیشینه، مفهوم و مصداق «خلیفه» در قرآن، به‌ویژه آیه ۳۰ سوره «بقره»، سیر تاریخی و برخورد سیاسی مفسران با این واژه به‌مثابه اصلی‌ترین محورهای مدخل پرداخته است.

## ۱. پیشینه بحث

درباره مدخل «خلیفه» در *دائرةالمعارف لایسن* تاکنون نقد و تحلیلی صورت نگرفته و فقط این مدخل توسط *امیر مازیار* ترجمه شده است. البته مقالات و پژوهش‌های متعددی درخصوص برخی مسائل مرتبط با این واژه انجام شده، اما دیدگاه *وداد قاضی* به‌مثابه یکی از منابع قابل استفاده در فهم واژگان قرآنی و سنجش آراء مستشرقان در این زمینه بررسی نشده است.

از سوی دیگر تحلیل معنایی صورت گرفته در جهت تعیین معنا و مصداق «خلیفه» در کاربردهای گوناگون قرآنی، خطای ناشی از خلط مفهوم با مصداق را که در برخی آثار مانند مقاله «معناشناسی خلیفه در قرآن کریم» (جمالی‌راد و دیگران، ۱۳۹۷) دیده می‌شود، برطرف می‌سازد. مقاله مذکور با تفکیک خلافت به معنای عام (وراثت از پیشینیان) و خلافت در مفهوم خاص (ریاست عظمایی)، به معنای واحد «جانشینی» در تمام آیات و تقسیم آن براساس انواع و مصداق خلافت دست نیافته است. افزون بر ویژگی‌های پیشین، بررسی آیاتی که رویکرد سیاسی مفسران به این واژه را نشان می‌دهد، از نوآوری‌های این تحقیق محسوب می‌شود.

## ۲. ارزیابی مقاله

پرداختن به چهار موضوع مهم معنا، مصداق، پیشینه و کاربردهای سیاسی واژه «خلیفه» در قرآن و نظم و انسجام مطالب از ویژگی‌های مثبت این مدخل به شمار می‌رود؛ اما در طرح و بیان مباحث و مستندات با اشکالاتی مواجه است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

## ۲-۱. محدود بودن منابع

منابع مقاله محدود و منحصر به تفاسیر سفیان ثوری، طبری و مقاتل از اهل سنت است و به آراء شیعه در آیات مدنظر اشاره نمی‌کند. در منابع فرعی نیز مانند خصوص «دیدگاه‌های تفسیری پیش از دوره عباسیان» و «تاریخ تحولات نماد خلافت» (قاضی، ۲۰۰۱، ج ۱، ص ۲۷۸) نیز منابع دست اول دیده نمی‌شود.

## ۲-۲. عدم ارائه مستندات

نویسنده در برخی موارد، مستند سخن خود را ذکر نکرده است؛ مانند نسبتی که به مفسران متقدم می‌دهد و ادعا می‌کند: جهت گیری لغت‌شناسانه و دسترسی آنها به متون یهودی و مسیحی (یعنی اسرائیلیات) سبب اطلاق معنای «جانشینی و جایگزینی» در همه کاربردهای واژه «خلیفه» شده است (همان، ص ۲۷۷).

یا اینکه معنایی را برای «خلیفه» در سوره «بقره» بیان می‌کند که معلوم نیست بر چه اساس و با استناد به کدام منبع، آن را به معنای «ساکن و مقیم در زمین» دانسته است (همان).

در جای دیگر می‌نویسد: برخی مفسران آیه مربوط به سوره «ص» را تنها اشاره به حضرت داود<sup>علیه السلام</sup> دانسته‌اند و نه انسان‌های دارای سلطه به‌طور کلی (همان) و تفاسیر را مشخص نمی‌کند.

## ۲-۳. عدم جامعیت در استناد به آیات قرآن

یک دائرةالمعارف باید به ارائه اطلاعاتی جامع در یک موضوع بپردازد، به‌گونه‌ای که محقق را از منابع فرعی بی‌نیاز کند، اما این نکته گاهی در مدخل رعایت نشده است؛ همانند:

### ۲-۳-۱. کاربرد ماده «خلف» در قرآن

ماده «خلف» که «خلیفه» از آن مشتق شده ۱۲۷ بار در قرآن به کار رفته است. *و داد قاضی* می‌نویسد: این واژه دو بار در قرآن به شکل مفرد و هفت بار به شکل جمع «خلائف» یا «خلفاء» آمده و برخی از کاربردهای فعلی آن (به‌ویژه «خلف» و «استخلف») به لحاظ معنایی بسیار به آن نزدیک‌اند (همان).

با توجه به اینکه *و داد قاضی* در مقام شمارش تمام آیات برگرفته از ماده «خلف» است و حق دائرةالمعارف هم ذکر تمام آیات را می‌طلبد، اما از اسم جمع «خلف» (در آیات اعراف: ۱۶۹؛ مریم: ۵۹) و یا «مستخلفین» (حدید: ۷) غفلت کرده و به تمام آیات فعلی (مانند اعراف: ۱۴۲ و ۱۵۰) هم اشاره نکرده است.

شاید علت این موضوع آن باشد که در بندهای بعدی می‌نویسد: هنگامی که قومی به ضلالت کشیده شوند خداوند به ایشان هشدار می‌دهد و سپس ایشان را نابود می‌کند و کسانی را جانشین ایشان می‌سازد که از رسولان الهی اطاعت کنند... در نتیجه، ایشان به پادشاه، وارث زمین و کتاب مقدس پیشینیان نشان می‌شوند (همان). این در صورتی است که در این آیات، برعکس، به جانشینی قوم ناصالح به جای صالح اشاره شده است.

اگر این سخن در سه آیه اول هم قابل پذیرش باشد، در دو آیه بعدی پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا در آیه ۱۴۲ «اعراف» به جانشینی هارون نبی ﷺ از حضرت موسی ﷺ و در سوره «حدید» به جانشینی مؤمنان و صلحا اشاره می‌کند. علاوه بر آن با توجه به اطلاق معنای «خلیفه» بر هر کسی که جانشین دیگری می‌شود (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۲۶۸) دلیلی بر اختصاص و انحصار معنای «خلافت» به «جانشینی صلحا و طاعان از طالحان» نیست، به‌ویژه آنکه درباره «خلف» از دیگر مشتقات این ماده که معنایی نزدیک به «خلیفه» دارد نیز هر دو معنا آمده است؛ چنان‌که /خَفَس «خَلْف» به تحریک و سکون لام را هر کسی می‌داند که پس از رفتن دیگری درآید، هرچند برخی «خَلْف» به فتح اول و دوم را در جانشین خوب و به فتح اول و سکون دوم را در جانشین بد به کار می‌برند و «خَلْف صدق» و «خَلْف سَوْء» گویند (جوهری، ۱۳۷۶ق، ج ۴، ص ۱۳۵۶).

۲-۳-۲. عدم اشاره به رویکرد سیاسی مفسران در آیه ۱۴۲ اعراف

در رویکرد سیاسی مفسران، به آیه ۱۴۲ سوره «اعراف» اشاره نکرده است.

این نوشتار در مقام سنجش اقوال مفسران در آیه «وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» نیست. بنابراین تنها به نقل اختلافات برای اثبات مدعا بسنده می‌کنیم؛ در تفسیر فرات کوفی (م ۳۰۷ق) آمده است: «فَخَلَفَ وَاللَّهِ أَبُونَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَأَصْلَحَ وَاللَّهِ مَأْسَلَمٌ وَالْأَرْضِيَّ وَاللَّاتَّبِعَ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (کوفی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۴۵)؛ به خدا قسم، پدر ما جانشین رسول الله شد و اصلاح نمود و تسلیم نشد و از راه مفسدان تبعیت نکرد.

کوفی «خلیفه» را به حضرت علی ﷺ تفسیر کرده و گروهی مانند سمرقندی (م ۳۹۵) آن را به خلافت ابابکر حمل نموده‌اند (سمرقندی، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۴۹).

بنابراین برخی مفسران شیعه «خلیفه» را در آیه به دلیل حدیث نبوی «انت منی کهارون من موسی» بر امام علی ﷺ تطبیق داده (علم‌الهدی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۰۳) و آیه را دلیل بر جدایی نبوت از امامت می‌دانند؛ زیرا اگر هارون می‌توانست علاوه بر نبوت، دارای مقام امامت هم باشد، لازم نبود که حضرت موسی ﷺ او را خلیفه خود کند و مقام امامت را به او واگذارد (طبرسی، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۷۲۸) و از اینجا روشن می‌شود که مقام «امامت» مقامی برتر از مقام «نبوت» است (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۱، ج ۶، ص ۳۴۱).

اما مفسران اهل سنت اصل بودن نبوت حضرت موسی ﷺ را دلیل بر خلافت هارون از وی (فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۴، ص ۳۵۳؛ رشیدرضا، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۱۲۲) و خلافت هارون را متفاوت از امامت (ابن عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۸، ص ۲۷۱) و به منزله وکالت کوتاه‌مدت از جانب حضرت موسی ﷺ دانسته‌اند و از این رو تطبیق حدیث نبوی بر حضرت علی ﷺ را محدود به زمان حیات رسول الله ﷺ می‌دانند (ابن عطیه، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۵۰؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۷، ص ۲۷۷؛ ابوحیان، ۱۴۲۰ق، ج ۵، ص ۱۶۱).

#### ۲-۴. پیشینه خلیفه

وداد قاضی «خلیفه» را عنوانی می‌داند که پس از وفات حضرت محمد ﷺ در سال یازدهم هجری به رأس حکومت اسلامی داده شد و خلاصه عبارت طولانی «خلیفه رسول الله» (جانشین رسول خدا) است که ابوبکر نخستین خلیفه مسلمانان آن را به جای «خلیفه رسول الله» و یا «خلیفه الله» (نماینده خدا) اختیار کرد، هرچند عنوان اخیر که بیشتر خلفای بنی امیه و بنی عباس آن را به کار می‌بستند، هیچ‌گاه در نظریه سیاسی اسلامی مشروعیت نیافت (قاضی، ۲۰۰۱، ج ۱، ص ۲۶۸-۲۷۶).

با توجه به اخباری که در آن پیامبر اکرم ﷺ در موقعیت‌های گوناگون افرادی را به‌عنوان خلیفه خود در مدینه انتخاب می‌کردند و مکرر از حضرت درباره خلفای بعد از ایشان سوالاتی می‌پرسیدند، معلوم می‌شود این واژه در میان مسلمانان صدر اسلام کاربرد داشته است.

سید مرتضی در این باره می‌نویسد: در عرف مردم هر عصری زمان سفر سلطان و غیبت او، از وی سؤال می‌کردند که چه کسی را جانشین خود کرده است؟ و وقتی به آنان گفته می‌شد: «خلیفتی فلان او فلان» معنا و ضرورت «خلیفه» نزد مردم چنان روشن و بدیهی بود که کسی نه از مفهوم «خلیفه» سؤال می‌کرد و نه اعلام می‌داشت که به خلیفه نیازی نیست (سید مرتضی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۲۸-۱۲۹).

وجود نام «خلیفه» برای فرزندان پسر نیز دلیل بر کاربرد آن در میان عرب قبل از پیامبر است؛ چنان‌که پدر دحیه کلبی به این نام نامیده شده است (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۳۲۱).

اما اصطلاح «خلیفه رسول الله» اولین بار بعد از وفات رسول الله ﷺ توسط اسامه در پیامی به ابوبکر استفاده شد (طبری، ۱۸۷۹، ج ۲، ص ۴۶۲). بعد از آن به عمر «خلیفه خلیفه رسول الله» و به عثمان «خلیفه خلیفه خلیفه رسول الله» گفته می‌شد که برای کوتاه شدن، عنوان «الخلیفه» را برای خلفای بعدی به کار بردند (ابن سعد، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۸۱)؛ چنان‌که وداد قاضی نیز «خلیفه» را خلاصه عبارت طولانی‌تر «خلیفه رسول الله» دانسته است (قاضی، ۲۰۰۱، ج ۱، ص ۲۷۸).

#### ۲-۵. معنای خلیفه در آیه ۳۰ سوره بقره

نویسنده در این باره می‌گوید: معنای دوم این واژه که نادرتر و به لحاظ ریشه‌شناختی مبهم‌تر است، «ساکن و مقیم زمین» است. این معنا در آیه ۳۰ «بقره» از همه مشهورتر است (همان، ص ۲۷۷).

چون مؤلف دلیل خود برای اتخاذ معنای «ساکن و مقیم زمین» در آیه را مطرح نکرده، چند احتمال متصور را بررسی و نقد می‌کنیم:

الف. به نظر می‌رسد با توجه به تصور نویسنده از معنای «جانشینی» در خلافت که لزوماً آن را به معنای «جانشینی صالح از طالع» دانسته (همان) و ممکن نبودن چنین معنایی درباره خداوند، معنای «مقیم و سکونت» را

انتخاب نموده است. این در صورتی است که اطلاق «خلیفه» در لغت (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۲۶۸) این تصور را باطل می‌گرداند. چگونگی استخلاف خداوند نیز در احتمال بعدی خواهد آمد.

ب. احتمال هم می‌رود که چون متبادر در معنای خلافت آن است که شخصی در اثر غیبت و یا مرگ مستخلف‌عنه یا ناتوانی او جایگزین وی شود و چنین مسئله‌ای درباره خداوند امکان ندارد (صادقی تهرانی، ۱۴۰۶ق، ج ۲۵، ص ۲۳۲)، معنای «سکونت» را برگزیده است، در حالی که *راغب اصفهانی در المفردات* شرافت نایب را نیز یکی از دلایل نیابت بیان کرده، می‌نویسد: خلیفه کسی است که در اثر غیبت منوب‌عنه و یا مرگ او و یا برای عاجز بودنش به جای او نشسته و یا به سبب شرافت نایب، نیابت از غیر می‌کند؛ مانند آنکه خداوند اولیای خود را به خاطر شرافتشان در زمین خلیفه کرده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۹۵).

نادیده گرفتن این موضوع موجب شده است نویسنده دیدگاه مفسران متقدم در معنای «جانشینی» را نادرست دانسته، ادعا کند: این تفسیر و کاربرد آن درباره آدم، مفسران را به دشواری‌های بزرگ انداخته و سبب شده است گاه با تکلف، آن را به معنای اصلی‌اش (یعنی جانشینی) پیوند دهند (قاضی، ۲۰۰۱، ج ۱، ص ۲۷۷) و شاید همین پندار موجب اخذ معنای «سکونت» در آیه باشد.

بررسی آراء مفسران هم نشان می‌دهد بیشتر آنها «خلافت» را در آیه به معنای «جانشینی انسان از خداوند در روی زمین» گرفته و این قول را به *ابن عباس* و *ابن مسعود* نسبت داده‌اند (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۱۵۷). حال این جانشینی یا به نحو خلیفه خداوند بودن تمام انسان‌ها در زمین (رشیدرضا، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۲۵۵؛ قرشی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۹۱) و یا خلیفه‌اللہی حضرت آدم علیه السلام در اقامه احکام باشد (نغوی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۰۲؛ محلی، بی‌تا، ج ۱، ص ۹؛ طبرسی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۷۶؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۲۷؛ بیضاوی، بی‌تا، ج ۱، ص ۶۸؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۲۲۲) که این قول به سدی نسبت داده شده است (شیبانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۱۱۵) و یا خلیفه‌اللہی انسان کاملی که توانایی و لیاقت به ظهور رساندن تمام اسما و صفات الهی را داشته باشد (طباطبائی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۱۷؛ جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۴۱).

تنها یک نظریه در رابطه با «جانشینی انسان از غیر خدا» وجود دارد که یا معتقد به جانشینی آدم و ذریه او به جای ساکنان قبلی از جنس جن و ملک است (مقاتل بن سلیمان، بی‌تا، ج ۱، ص ۹۶؛ طبرسی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۷۶؛ فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۳۸۸) و یا بنا بر قول *مجاهد*، «جانشینی آدم علیه السلام از ابلیس» (سمرقندی، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۱) و یا انسان‌هایی که قبل از وی در زمین سکونت داشته‌اند و از آنها به «سناس» تعبیر شده است (رک: قمی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳۷؛ فیض کاشانی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۰۷) و یا بنا بر حکایت برخی از حسن بصری، «جانشینی نسلی به جای نسل پیش از خود» است (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۱۵۷؛ ماوردی، بی‌تا، ج ۱، ص ۹۵).

برخی از مفسران علت اتخاذ این نظر را عدم امکان موت برای ذات باری‌تعالی و جانشینی از او دانسته‌اند (مدرسی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۱۳۰).

در رد این نظر، علاوه بر سخن راعب/اصفهانی، می‌توان گفت: نیابت گاهی مطابق با نقل پیشین از تفاسیر بغوی و جلالین و قول منسوب به ابن مسعود، «نیابت در حکم» است (ماوردی، بی‌تا، ج ۱، ص ۹۵). افزون بر آن، مستخلف‌عنه بودن فرشتگان یا جن و انسان‌های دیگر کرامتی برای انسان به دنبال ندارد که مستلزم تعلیم اسما و یا لزوم سجده بر وی باشد.

بنابراین بیشتر مفسران در تعیین مستخلف‌عنه دچار تکلف نگشته و حتی برخی در حکمت خلافت‌اللهمی انسان نوشته‌اند: انسان جانشین خداوند در زمین گردید تا همان سلطه و حقی که اصالتاً برای مستخلف‌عنه وجود دارد، به منظور شرافت بخشیدن به خلیفه برای او نیز محقق شود (ارمی علوی، بی‌تا، ج ۲۴، ص ۳۴۸) و آن را تکریم نوع انسان دانسته‌اند (زحیلی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۱۲۷).

ج. نقد وی به جهت‌گیری لغت‌شناسانه مفسران که بنا بر ادعای وداد قاضی رجوع آنان به لغت سبب شد تا به جای «سکونت» معنای «جانشینی» را در آیه ۳۰ سوره «بقره» برگزینند، ارجاع نویسنده به لغت را منتفی می‌کند؛ اما شاید با توجه به سابقه ادبی که دارد، تأثیرپذیری وی از مفسرانی همچون جرجانی بعید نباشد: «و آدم خلف الملائكة في اتخاذ الأرض مسكنا» (جرجانی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۳۰)، در حالی که جرجانی متعلق خلافت را بیان کرده است، نه معنای آن را.

د. قید «فی الارض» در آیه نیز نمی‌تواند قرینه‌ای برای معنای سکونت در این آیه باشد؛ زیرا در بیشتر آیاتی که واژه «خلیفه» و یا جمع آن به کار رفته، واژه «ارض» آمده، در حالی که نویسنده معنای «سکونت» را برای آن آیات انتخاب نکرده است. به نظر می‌رسد ذکر «فی الارض» در آیه تنها برای تعیین محل استقرار خلافت در زمین باشد و برخی گفته‌اند: ذکر «فی الارض» در آیه قید جعل است، نه مجعول. از این رو تنها اشاره به این دارد که مبدأ انسان در قوس صعود و جایگاه بدن عنصری او زمین است، وگرنه دست‌کم - انسان کامل در همه عوالم غیبی و شهودی خلیفه‌الله است (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۱۹).

## ۲-۶. تحلیل معنای خلیفه در قرآن

وداد قاضی معنای «خلافت» در آیات انعام: ۱۳۳ و ۱۶۵؛ اعراف: ۱۲۹ و ۷۴؛ یونس: ۷۳ و ۱۴؛ هود: ۵۷؛ نور: ۵۵؛ نمل: ۶۲؛ فاطر: ۳۹ را «جانشین، جایگزین، قائم مقام، نایب» و آن را مرتبط با «ذهب» در نساء: ۱۳۳، «اورث» در احزاب: ۲۷ و «استبدل» در محمد: ۳۸ دانسته است؛ اما «خلافت» در آیه ۳۰ سوره «بقره» را به معنای «ساکن و مقیم زمین» و در آیه ۲۶ سوره «ص» «اعمال سلطه» می‌داند (قاضی، ۲۰۰۱، ج ۱، ص ۲۷۷).

نظر وی در این زمینه را از دو جهت بررسی می‌کنیم:

## ۱-۲. خلط معنای لغوی با انواع و شروط خلافت

دقت در معنای لغوی «خلیفه» و اقوال مفسران در کاربردهای قرآنی و سایر مشتقات «خلف» نشان می‌دهد معنای

«خلیفه» در تمام کاربردهای آن «جانشین» است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۲۶۸؛ ابن اثیر، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۶۹؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۹۵) و نویسنده معنای لغوی را با انواع خلافت و یا ویژگی‌ها و لوازم آن خلط کرده است. به عبارت دیگر جانشینی می‌تواند به گونه‌های مختلف و از طرق متعدد حاصل شود؛ بدین صورت که گاهی با رفتن و هلاکت قوم پیشین و استبدال قوم دیگر (انعام: ۱۶۵؛ یونس: ۱۴ و ۷۳؛ فاطر: ۳۹؛ اعراف: ۱۶۹؛ مریم: ۵۹) یا از طریق وراثت امت پیش از خود (اعراف: ۱۴۲ و ۱۵۰) تحقق می‌یابد. برخی تفاسیر (طبرسی، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۷۶۲ و ۷۶۴؛ ج ۶۲) و یا غیبت منوب‌عنه (اعراف: ۱۴۲ و ۱۵۰) تحقق می‌یابد. برخی تفاسیر (طبرسی، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۷۶۲ و ۷۶۴؛ ج ۶۲، ص ۳۴۹؛ طوسی، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۴۵۰؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۷۳؛ بیضاوی، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۶۵) به بعضی از این نکات اشاره کرده‌اند.

یا ممکن است این جانشینی در حکم و تدبیر باشد (بقره: ۳۰؛ ص: ۲۶)؛ چنان‌که در برخی تفاسیر به «خلافت از خداوند در حکم به حق و اقامه احکام و تنفیذ اوامر الهی» تصریح شده است (ابن عطیه، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۱۷؛ بغوی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۰۲؛ ماوردی، بی‌تا، ج ۱، ص ۹۵).

مفرد و نکره بودن «خلیفه» در این دو آیه با وجود «تاء» مفید تأکید و مبالغه (ابن اثیر، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۶۹؛ فیومی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۱۷۹) یا «تاء» نقل به معنای موصوف (مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲، ص ۱۹۴) مانند «نطیحة» و «ذبیحة» با فرض معنای «سلطان اعظم» (جوهری، ۱۳۷۶ق، ج ۴، ص ۱۳۵۶) از شرافت و بزرگی خلیفه حکایت می‌کند و نشانگر تفاوت نوع خلافت در دو آیه اخیر است. از این رو مانند دیگر کاربردهای جمعی آن به کار نرفته و متصف به ویژگی‌هایی شده که در ادامه آیات آمده است.

سؤال فرشتگان «أَتَجَلُّ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ» (بقره: ۳۰) نشان می‌دهد حقیقت خلیفه نزد ملائکه کسی است که مفسد و خونریز نباشد. شاید یکی دیگر از دلایل مفرد بودن خلیفه در این آیات توجه به همین ویژگی دفع فساد باشد؛ زیرا تعدد در خلیفه منجر به فساد خواهد شد. بدین روی در مواردی که مراد از خلیفه برخلاف این دو آیه صرف «جایگزین شدن» است و از فساد و گمراهی و تباهی سخن به میان آمده، از تعابیر جمعی نظیر «خلفاء» (اعراف: ۷۴) و «خلف» (مریم: ۵۹) استفاده شده است.

بنابراین قرآینی همچون سؤال فرشتگان و در ادامه تعلیم اسما «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» به حضرت آدم بر عظمت و شأن خلیفه مدنظر در آیه می‌افزاید و نشان می‌دهد: منشأ و راه رسیدن به این مقام، علم و معرفت به اسماء است (طباطبائی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۱۵)؛ امری که در نهایت او را مسجود فرشتگان می‌کند (اسراء: ۶۱).

علت غایبی این استخلاف ظهور و بروز احکام و تدابیر الهی است؛ زیرا خلیفه باید از تمام شئون وجودی، آثار، احکام و تدابیر مستخلف‌عنه حکایت کند (طباطبائی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۱۵) بنابراین خداوند متعال در سوره «بقره» از واژه «رب» به جای دیگر اسما و صفات الهی استفاده کرده که با مقام ربوبیت پروردگار مرتبط است و مشعر به تنفیذ حکم و اعمال سلطه و قدرت است.



«حکم و داوری» در سوره «ص» نیز از نشانه‌های تدبیر حاکم است. از این رو گروهی از مفسران، «خلیفه» در سوره «ص» را به معنای «تدبیر امور» دانسته‌اند (طبرانی، ۲۰۰۸، ج ۵، ص ۳۴۴). وجود «فاء» فصیحه (درویش، ۱۴۱۵ق، ج ۸، ص ۳۵۲) در ابتدای «فاحکم» در سوره مزبور در جواب شرط مقدر آمده است؛ یعنی «اذا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق و لا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله»؛ حال که تو را خلیفه گردانیم، میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی منما که تو را از راه خدا گمراه می‌سازد. این تذکر حق تعالی روشن می‌کند که داوری به حق، عدالت و تبعیت نکردن از هوای نفس از صفات کلیدی دستیابی به مقام خلافت الهی است.

## ۲-۲. حوزه شناختی خلیفه در کاربرد مفرد

اگر بخواهیم مانند *وداد قاضی* که معنای «خلافت» در برخی آیات را با «اذهب»، «اورث» و «استبدل» مرتبط دانسته و - درواقع - هم حوزه شناختی خلافت را در آیات نامبرده تعیین کرده است، هم حوزه خلیفه را در آیات (بقره: ۳۰؛ ص: ۲۶)، می‌گوییم: باید از واژه «امام» استفاده کنیم که در این صورت نظیر آیه «انی جاعلک للناس اماماً» (بقره: ۱۲۴)؛ من تو را امام مردم قرار دادم است. بنا بر تعریف حوزه شناختی، اگر میان اعضای یک حوزه در ویژگی لازم اشتراکی وجود داشته باشد، می‌توان یک مفهوم را از اعضای آن حوزه به شمار آورد (نصرتی و رکعی، ۱۳۹۹، ص ۲۳۳).

ویژگی‌های برشمرده شده خلیفه در مطلب پیشین، نظیر آیه «انی جاعلک للناس اماماً» (بقره: ۱۲۴) است؛ زیرا خداوند متعال به پرسش حضرت ابراهیم علیه السلام که آیا ذریه من به این مقام می‌رسند؟ پاسخ داد: عهد من به ستمگران نخواهد رسید: «لا ینال عهدی الظالمین».

با بررسی آیات دیگر روشن می‌شود بزرگ‌ترین ظلم شرک به خداوند (لقمان: ۱۳) است و از مصادیق دیگر آن کفر (انعام: ۹۳)، کتمان شهادت (بقره: ۱۴۰)، دروغ بستن به خداوند (انعام: ۲۱؛ آل عمران: ۹۴)، تکذیب آیات الهی و رویگردانی از آنها (انعام: ۱۵۷ و ۹۳)، جلوگیری از خداپرستی و بندگی خداوند (بقره: ۱۱۴)، دوستی کافران (توبه: ۲۳)، تبعیت از یهود و نصارا (بقره: ۱۴۵)، و شکستن حدود الهی (بقره: ۲۲۹؛ طلاق: ۱) است و مستکبران (سبأ: ۳۱) و کسانی که توبه نمی‌کنند (حجرات: ۱۱) از ظالمان هستند؛ یعنی امام باید از هر نوع شرک و تجاوز از حدود الهی میرا بوده و علاوه بر تبعیت محض از خداوند، هدایتگر مردم به سوی سعادت و امر الهی باشد.

خداوند متعال می‌فرماید: «انان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند» (انبیاء: ۷۳) و در صورت حکم نکردن به دستورات خداوند در زمره ظالمان بوده و شایسته چنین مقامی نیستند: «و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون» (مائده: ۴۵). البته این بدان معنا نیست که خلیفه عصمتی مانند امام دارد؛ زیرا «الظالمین» در آیه ۱۲۴ «بقره» عام است و هر ظلمی را دربر می‌گیرد، هرچند بسیار کوچک باشد؛ یعنی چه این ظلم شرک باشد و چه معصیت، چه در همه عمر باشد و چه در ابتدای عمر و بعد توبه کرده و عمل صالح انجام داده

باشد، این فرد نمی‌تواند امام باشد. پس امام تنها کسی است که در تمام عمرش، حتی کوچک‌ترین ظلمی را مرتکب نشده و معصوم باشد (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۸، ص ۲۳).

به عبارت دیگر قید «الظالمین» در آیه ۱۲۴ «بقره»، همان‌گونه که قرینه بر ورود خلیفه به شکل مفرد در حوزه امام بود و تبیین آن به سبب اشتراک در مصادیقی از ظلم (همچون شرک و استکبار و کفر و معصیت بدون توبه) گذشت، قرینه صارفه هم هست برای بیان تفاوت خلیفه و امام و توجه دادن به این نکته که خلیفه عصمت در مرتبه امام را لازم ندارد و دایره‌ای وسیع‌تر داشته، به‌گونه‌ای که نوع انسان به صورت بالقوه دارای استعداد خلیفه‌الله شدن است و می‌تواند با تمسک به فرامین الهی این استعداد بالقوه را به صورت بالفعل به‌گونه تشکیکی محقق کند (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۹۳). اما مرتبه کامل و عالی آن مختص دوازده امام معصوم از اهل بیت پیامبر ﷺ است. «لَا يَزَالُ أَمْرُ أُمَّتِي ظَاهِرًا حَتَّى يَمُضِيَ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلَّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» (صدوق، ۱۳۷۶، ص ۳۱۰)؛ همواره امر امت من پیروز است تا آنگاه که دوازده جانشین زمامدار شوند که همگی از قریش‌اند.

در هر حال، وجوه اشتراک «خلیفه» و «امام» موجب گشته است لغت‌دانان این دو واژه را کنار هم آورده، «خلیفه» را امام رعیت بدانند (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۸، ص ۴۲۸؛ ابن‌فارس، ۱۳۹۹ق، ج ۱، ص ۲۸).

در اصطلاح اهل سنت نیز کاربرد «خلیفه»، «امام» و «امیرالمؤمنین» به یک معناست، با این تفاوت که از نظر آنان لفظ «خلیفه» و «امام» از ابتدای دوران پس از رحلت نبی مکرم ﷺ کاربرد داشته، ولی عنوان «امیرالمؤمنین» در زمان خلیفه دوم استفاده شده است (ابن‌سعد، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۸۱؛ نووی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۰، ص ۴۹).

تعاریف متکلمان اهل سنت نیز بر مترادف «امامت» و «خلافت» تصریح دارد: «الإمامة و الخِلافة و امرة المؤمنین مترادفة» (دمیحی، بی‌تا، ص ۳۳) و به جانشینی پیامبر اکرم ﷺ در سیاست، حکومت و دیانت گفته می‌شود. در تعریف «امامت» گفته شده است: «هی رئاسة عامة فی امور الدین و الدنيا خلافة عن النبی» (تفتازانی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۲۷۲).

قاضی عضدالدین ایجی و جوب اتباع از کسی که خلافت رسول‌الله در اقامه دین را برعهده دارد، واجب دانسته (ایجی، ۱۳۲۵ق، ج ۸، ص ۳۴۵) و آمدی بر آن، حفظ حوزه ملت را نیز می‌افزاید (آمدی، ۱۴۲۳ق، ج ۵، ص ۱۲۱). البته آنچه در تعریف و شرایط خلیفه بیان داشته‌اند به سرعت رو به زوال رفته و در نهایت برای خلیفه چهره‌ای جز یک والی که بر مردم حکومت کند و امور دنیوی آنها را سیاست کند، باقی نمانده است (موحدی، ۱۳۸۹، ش ۳).

نزد شیعه «خلافت» مقامی الهی و موهبتی خدایی است. امام رضا ﷺ مقام امامت را مقام خلیفه‌اللهی دانسته، می‌فرماید: امامت جانشینی خداوند است: «ان الامامة خلافة الله» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۰۰) و در زیارت پیامبر گرامی ﷺ آمده است: «أستاذن خلیفتک الامام المفروض علی طاعته» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۹۷، ص ۳۷۱) از خلیفه‌ات، امامی که طاعتش را بر من واجب کرده‌ای، اجازه می‌خواهم.

## ۲-۷. مصداق خلیفه در آیه ۳۰ سوره بقره

و داد قاضی با ارجاع به مدخل «آدم و حوا»، مصداق «خلیفه» در این آیه را حضرت آدم علیه السلام می‌داند و می‌نویسد: خداوند (در سوره بقره) به فرشتگان می‌فرماید: من در زمین خلیفه‌ای خواهم گماشت... که آشکارا مراد از «خلیفه» آدم است (قاضی، ۲۰۰۱، ج ۱، ص ۲۷۷).

در بررسی معنای «خلیفه» در قرآن روشن شد که مراد از «خلیفه» در آیه نوع انسان است و داخل شدن ابتدایی حضرت آدم علیه السلام هم موجب انحصار حکم در ایشان نیست؛ زیرا مورد مخصص نیست؛ امری که مفسران اهل سنت نیز در موارد متعدد به آن ملتزم بوده‌اند (فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۹، ص ۵۰۷؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۹، ص ۱۹۹). این مطلب بر آیه ۲۶ سوره «ص» نیز صادق است.

احتمال دارد مفرد بودن لفظ «خلیفه» دلیل تصور نویسنده برای اختصاص خلافت به حضرت آدم باشد؛ اما این واژه صلاحیت استعمال در مفرد یا جمع را دارد (فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۳۸۹).

دلایل متعدد دیگری نیز همچون تعبیر «جاعل» در آیه ۳۰ سوره «بقره» به صورت اسم فاعل نشان می‌دهد جعل خلیفه در آیه مستمر است و همواره باید مجعولی برای چنین جعلی باشد (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۲، ص ۱۰۵). اضافه نشدن «جاعل» به ضمیر «ک» شاهد دیگری بر تعمیم معنا در سوره «بقره» است؛ زیرا اگر مقصود فقط حضرت آدم بود از تعبیر «جاعلک» استفاده می‌شد. جمله اسمیه هم نشان می‌دهد مقام آدمیت که شخصیت حقوقی انسان کامل است، محور خلافت الهی است؛ زیرا بیان خلافت در قالب جمله اسمیه مفید استمرار است (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۱۹) و در نهایت لطافت، خطاب در آیه با اضافه «ربک» و عنایت خاص به پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله این معنا را به ذهن متبادر می‌کند که تو ای پیامبر، از این خیر بهره ویژه‌ای داری و خلیفه اعظم و امام مقدم در زمین و آسمان هستی (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۲۲۰) و از این رو قضیه منحصر به آدم علیه السلام و یا شخص دیگری نیست، بلکه نوع انسان بالقوه استعداد خلیفه‌اللہی شدن را دارد (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۴۹).

حکم آیه مربوط به حضرت داود علیه السلام نیز با قراین دیگر منحصر به ایشان نمی‌شود. وجود فاء فصیحه در این سوره و ترتب حکم به حق بر خلافت، مشعر بر بیان قاعده کلی و گویای آن است که لازمه خلافت، حکم به حق و تبعیت نکردن از هوای نفس است و قاعده مختص ایشان نیست. از این رو قریب به اتفاق مفسران از طبری تا معاصران «خلافت» را در آیه به معنای «تدبیر در امور و یا سلطنت و تنفیذ حکم» معنا نموده و تنها تعداد معدودی از مفسران (ابومسلم اصفهانی، بی تا، ج ۲، ص ۲۲۸؛ واحدی، بی تا، ج ۲، ص ۹۲۲؛ میدی، بی تا، ج ۸، ص ۳۳۸؛ شبیانی، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۳۱۷) خلافت را به معنای نیابت حضرت داود علیه السلام از انبیای پیشین معنا کرده‌اند.

## ۲-۸. کاربردهای سیاسی خلیفه

در بخش دیگری از مقاله، نویسنده به آیاتی که مفسران با آن برخورد سیاسی داشته‌اند و ابتدای شکل‌گیری این نگرش اشاره کرده، می‌نویسد: کاربردهای قرآنی این واژه سهم ناچیزی برای تمهید معنای کلامی و سیاسی آن

دارد... در رابطه با آیهٔ مربوط به آدم، به نظر می‌رسد معنایی کلی وجود داشته است حاکی از آنکه این واژه نه تنها به آدم، بلکه به کل انسانیت اشاره دارد؛ یعنی به فرزندان آدم. بعکس، برخی مفسران آیه مربوط به سوره «ص» را تنها اشاره به حضرت داود علیه السلام دانسته‌اند و نه انسان‌های دارای سلطه به‌طور کلی.

بنابراین در دوره بنی‌امیه، مفسران ارتباطی بین واژه قرآنی «خلیفه» و واقعیت سیاسی - دینی نهاد خلافت ایجاد نمی‌کردند و تمایل به این ارتباط در حدود نیمه قرن دوم با اشاره‌ای از جانب سُلَیْ (د ۱۲۸) با تفسیر خلافت حضرت داود علیه السلام به «ملکه؛ یعنی در ملک او قرار داد» آغاز و نزد سَفِیَان ثَوْرِي (د ۱۶۱) در تفسیر آیه ۵۵ «نور» که مؤمنان جانشین دیگران را حاکمان و قوم حاکم (الولایة) نامید، گسترش بیشتر یافت و در زمان طبری (د ۳۱۰) با نخستین کاربرد این واژه در تفسیر «خلیفه» (سوره بقره) به «سلطان اعظم» کامل شد (قاضی، ۲۰۰۱، ج ۱، ص ۲۷۶-۲۷۸).

نگرش مفسران و قرآن‌پژوهان به جنبه سیاسی - کلامی خلیفه را در دو موضوع «انتصابی بودن» و «نقد قرآنی» بررسی می‌کنیم:

#### ۲.۸-۱. انتصابی بودن خلافت

تعبیر «انی جاعل» در سورهٔ «بقره» و مفرد آوردن اسم «إن» بیانگر اختصاص این امر به خداوند است؛ زیرا در مواردی که خداوند متعال به اسباب و وسایطی اشاره دارد که در تحقق آن فعل مؤثر است، فعل را به صورت جمع به خود نسبت می‌دهد (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۳۷). از سوی دیگر وصف تنوین دار «جاعل» نظیر «إِنِّی خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِین» بوده است و همان‌گونه که در آن آیه کسی نمی‌تواند ادعا کند غیر از خداوند می‌تواند بشری خلق کند، در این آیه نیز جز خدا کسی نمی‌تواند جعل خلافت کند (صدوق، ۱۳۹۵ق، ج ۱، ص ۹).

مؤلف *السیرة النبویة* (م ۲۱۸ق) یک قرن پیش از طبری در روایتی از زهری می‌نویسد: رسول‌الله صلی الله علیه و آله در پاسخ به فردی از قبیله «بیحرة بن فراس» که خواستار انتقال حکومت به آنان پس از بیعت و پیروزی بر مخالفان بود، فرمودند: امر حکومت با خداوند است؛ هر جا بخواهد آن را قرار می‌دهد (ابن‌هشام، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۲۷۲).

انحصار جعل خلیفه به دست خداوند متعال یکی از مسائل مهم اختلافی در مسئله ولایت و خلافت میان مسلمانان محسوب می‌شود. غیر از خوارج و گروهی از معتزله، دیگر فرق اسلامی بر لزوم نصب امام و خلیفه‌ای که امر او مطاع باشد، تأکید دارند (طوسی، ۱۴۰۹ق، ص ۳۸۸). اما علمای امامیه معتقدند: نصب امام منحصر در جعل الهی (همان؛ بحرانی، ۱۴۰۶ق، ص ۱۸۱) و تنها از ناحیه او و به اختیار اوست (صدوق، ۱۳۷۸ق، ج ۲، ص ۱۹۶). بنابراین خلافت در اعتقاد شیعه جنبه تنصیبی دارد (سبحانی، ۱۴۳۱ق، ص ۱۶) و منصب الهی و عهد ربانی است که برگزیدگان به آن دست یافته‌اند (حسن، ۱۴۱۵ق، ص ۱۶). از این رو مفسرانی همچون قرطبی به دلالت آیه بر اصل نصب امام و خلیفه مطاع و نافذ الحکم اشاره می‌کنند (ر.ک: قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۲۶۴)، هر چند بلافاصله با رد نظر شیعه، تنها طریق در انتصاب خلیفه را اختیار و اجماع اهل اجتهاد می‌دانند (همان، ج ۱، ص ۲۶۵).

با بررسی دیدگاه مفسران در ذیل برخی آیات، به دست می‌آید که رویکرد سیاسی مفسران به این واژه به دوران قبل از زمان مورد اشاره نویسنده برمی‌گردد:

۲۸۲-۱. آیه ۳۰ سوره بقره

عالمان و قرآن‌پژوهان شیعه، از قدما و معاصران، آیه ۳۰ سوره «بقره» را از شمار آیات ولایی دانسته و به آن استناد کرده و معتقدند: مراد از «خلافت» در آیه مقام «ولایت» و بزرگ‌ترین منصب است که با آن ولی حق تصرف در امور و مصالح دیگران پیدا می‌کند (صدوق، ۱۳۹۵ق، ج ۱، ص ۴-۱۲؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۳۱۲ و ۵۳۸).

در تفسیری که از ابن‌مسعود نقل شده، «خلیفه» کسی است که در حکم کردن بین مردم جانشین خداوند است و مراد از آن آدم و جانشینان او هستند (ابن شهر آشوب، ۱۳۶۹ق، ج ۱، ص ۲۱۵). سپس ابن شهر آشوب قول ابن عباس مبنی بر جعل آدم و ذریه او بدل از جن، و قول حسن بصری مبنی بر جانشینی قومی به جای قوم دیگر در اقامه حق و آبادانی زمین را بیان می‌کند (همان). این اختلافات شاهدی بر سهم آیه در تمهید مسائل کلامی و سیاسی و شکل‌گیری آن از همان صدر اسلام و قبل از سنی است.

۲۸۲-۲. آیه ۲۶ سوره ص

البته و داد قاضی برای معنای «خلافت» در سوره «ص» به لوازم سیاسی و فقهی قایل است، آنجا که می‌نویسد: معنای سوم برخی لوازم فقهی و سیاسی دارد. «خلیفه» کسی است که اعمال سلطه می‌کند. این معنا تنها در یک‌جا، آیه ۲۶ «ص» مشهود است که خطاب به حضرت داود پیامبر ﷺ آمده است (مک اولیف، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۵۶۴)؛ اما سخن وی در اولین کاربرد آن بر زمان طبری دقیق نیست؛ زیرا:

اولاً، مراد او از برخی نویسندگانی که آیه را به حضرت داود ﷺ منحصر کرده‌اند، مشخص نیست. اگر منظور مفسران سده ۱۰۰ یا ۲۰۰ هجری است که تفسیر آنان در این آیه با جست‌وجو در *جامع التفاسیر* در دسترس نیست تا برخی را معتقد به انحصار آیه در حضرت داود ﷺ بدانیم.

ثانیاً، برخی مفسران پیش از طبری به معنای مرتبط با کارکرد سیاسی «خلیفه» اشاره کرده‌اند. علی‌بن ابراهیم قمی که بنا بر نقل *الترویحه* تا سال ۳۰۷ق زنده بوده (آغابزرگ طهرانی، ۱۴۰۲ق، ج ۴، ص ۳۰۲)، خلیفه در آیه ۳۰ «بقره» را به معنای «حجت» می‌داند که خداوند در پاسخ به سؤال فرشتگان فرمود: من بندگان صالح و امامانی بر هدایت خلق خواهم کرد تا مردم را از معاصی نهدی کنند و آنها را حجت خود علیه خلق قرار خواهم داد (قمی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳۷).

دینوری (۳۰۸ق) «خلیفه» در آیه مربوط به حضرت داود ﷺ را ملکی از بنی اسرائیل معنا می‌کند (دینوری، ۱۴۲۴ق، ج ۲، ص ۲۲۹).

در تفسیر طبرانی (م ۳۶۰ ق) که از تفاسیر روایی سنی است، «خلیفه» را کسی می‌داند که مدبر امور بندگان است (طبرانی، ۲۰۰۸، ج ۴، ص ۳۴۴) و در ذیل آیه ۳۰ سوره «بقره» روایت جالبی نقل می‌کند که معنای «خلیفه» و کارکرد سیاسی آن را به وضوح نشان می‌دهد. در این روایت سلمان در پاسخ به سؤال کسی که درباره تفاوت «خلیفه» با «ملک» سؤال می‌کند، می‌گوید:

الخليفة هو الذي يعدل في رعيته و يقسم بينهم بالتسوية و يشفق عليهم شفقة الرجل على اهله و الولد على والده و يقضي بكتاب الله؛

«خلیفه» کسی است که بین رعیت به عدالت رفتار کند و ثروت بیت‌المال را به‌طور مساوی تقسیم نماید و بر رعایا چنان مهربان و دلسوز باشد که بر خانواده خویش چنان است و براساس کتاب الهی حکم براند. و در پاسخ به عمر که آیا من ملک هستم یا خلیفه؟ می‌گوید: اگر به عدالت و انصاف عمل کنی خلیفه هستی، وگرنه ملک هستی (همان، ج ۱، ص ۱۴۵).

درباره مفسران بعد از طبری بحثی نیست که قریب به اتفاق، خلافت را منحصر به حضرت داود علیه السلام ندانسته‌اند (طباطبائی، بی‌تا، ج ۱۷، ص ۱۹۵)، بلکه «خلافت» در آیه را یا به معنای «تدبیر امور» (طبرانی، ۲۰۰۸، ج ۵، ص ۳۴۴؛ بغوی، بی‌تا، ج ۴، ص ۶۶؛ طبرسی، ۱۳۷۳، ج ۸، ص ۷۳۷؛ طوسی، ۱۴۰۹ق، ج ۸، ص ۵۵۶؛ آل‌غازی، ۱۳۸۲ق، ج ۱، ص ۳۰۷) و یا به معنای «ملک و سلطه و تنفیذ حکم» گرفته‌اند (مانند: طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۲۳، ص ۹۷؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ج ۱۱، ص ۲۲۲؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۲، ص ۱۷۸؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۸۹؛ مراغی، بی‌تا، ج ۲۳، ص ۱۱۲) و تنها عده کمی «خلافت» را به معنای «نیابت حضرت داود علیه السلام از انبیای پیشین» معنا کرده‌اند (ابومسلم اصفهانی و دیگران، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۲۸؛ واحدی، بی‌تا، ج ۲، ص ۹۲۲؛ میدی، بی‌تا، ج ۸، ص ۳۳۸؛ شبیانی، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۳۱۷).

### ۲-۲-۳. آیه ۵۶ سوره نور

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ».

نویسنده منکر رویکرد سیاسی مفسران با این آیه نیست، اما تکمیل فرایند مواجهه سیاسی را به طبری در تفسیر آیه ۳۰ سوره «بقره» نسبت می‌دهد، و حال آنکه برخی از مفسران پیش از طبری نیز وعده خداوند به مؤمنان در این آیه را به حاکمیت مسلمانان بر دیگر ادیان تفسیر نموده‌اند؛ مانند یحیی‌بن‌سلام (م ۲۰۰ق): «سینصرهم بالإسلام حتی (یظهرهم) علی الدین کله، فیکونوا الحکام علی أهل الأديان» (تیمی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۴۵۸)؛ به زودی آنان را با اسلام یاری خواهد کرد تا بر همه آیین‌ها غالب گردند و حاکم همه ادیان شوند.

در نگرش سیاسی مفسران به آیه و تعیین مصداق مؤمنان و مستخلف‌عنه، اقوال متعددی بوده که برای رعایت اختصار، مهم‌ترین نظرات بیان می‌شود. برخی مصداق مؤمنان را امت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دانسته که خداوند آنها را جانشین امت‌های پیشین ساخته (مقاتل بن سلیمان، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۰۶؛ طبری، ۱۸۷۹، ج ۱۸، ص ۱۲۲؛ ابی‌حاتم،

۱۴۱۹ق، ج ۸، ص ۲۶-۲۷؛ سمرقندی، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۲۱؛ دینوری، ۱۴۲۴ق، ج ۲، ص ۷۵؛ ماتریدی، بی‌تا، ج ۷، ص ۵۸۷) و سکان و ملوک قرار داده است (طبرانی، ۲۰۰۸، ج ۴، ص ۴۴۶).

برخی مفسران عامه گفته‌اند: چون فتوحات در زمان خلفای اربعه انجام شد، مراد خلفای اربعه هستند که جانشین رسول الله ﷺ شدند (جصاص، بی‌تا، ج ۵، ص ۱۹۱؛ نحاس، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۰۱).

در مقابل، گروهی از امامیه آن را بر ائمه اطهار علیهم‌السلام (کوفی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۸۹؛ قمی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۱۰۸) و صاحب‌الزمان مهدی موعود علیه‌السلام تطبیق داده و در ترجیح این قول گفته‌اند: به قرینه «کما استخلف الّذین من قبلهم» که اشاره دارد به «إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیْفَةً» (بقره: ۳۰) و «إِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیْفَةً فِی الْأَرْضِ» (ص: ۲۶) و «خُلِّفَ فِی قَوْمِی» (اعراف: ۱۴۲) که در هر سه، خطاب به انبیا آمده، معلوم است استخلاف بر این وجه، نه در حق صحابه بوده و نه در حق امت (فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۴، ص ۱۷۲).

برخی دیگر نیز گفته‌اند: «استخلاف» در آیه به معنای امارت و خلافت نیست، بلکه صرفاً به معنای «قرار گرفتن گروهی به جای گروه دیگر» است؛ نظیر «هُوَ الَّذِی جَعَلْکُمْ خَلَائِفَ فِی الْأَرْضِ» (فاطر: ۳۹)؛ زیرا قبول معنای خلافت تنصیب از جانب خدا را به دنبال دارد که بیشتر اهل سنت به آن اعتقاد ندارند. نسبت اجماع مفسران هم با توجه به سخن اهل بیت علیهم‌السلام و تطبیق آن بر مهدی موعود علیه‌السلام باطل است (طوسی، ۱۴۰۹ق، ج ۷، ص ۴۵۶).

بسیاری از این اختلافات ناشی از تفاوت نگذاشتن بین معنا و مصداق است. قبلاً ثابت کردیم که «خلیفه» در تمام آیات به معنای «جانشین» است و در این آیه با توجه به کاربرد جمعی، نمی‌تواند به معنای خلافت الهی نظیر آیات بقره: ۳۰ یا ص: ۲۶ باشد، بلکه به معنای «جانشین شدن مؤمنان از طریق ارث دادن زمین به ایشان و مسلط کردن آنان بر زمین» است. این سخن مورد تأیید علامه طباطبائی بوده و دلایلی بر آن ذکر کرده است (ر.ک: طباطبائی، بی‌تا، ج ۱۵، ص ۱۵۱).

### نتیجه‌گیری

با بررسی منابع لغوی و تفسیری، این نتیجه به‌دست آمد که معنای «خلیفه» در تمام آیات نامبرده به معنای «جانشین» است. افزون بر آن، با ارائه دلایل متعدد، معنای ساکن در آیه ۳۰ سوره «بقره» رد و اثبات شد «خلیفه» در کاربرد مفردش به معنای «جانشین خداوند در حکم» است که نوع بشر قابلیت رسیدن به این مقام را دارد؛ اما چون این مقام دارای شروط و ویژگی‌هایی است، در همه انسان‌ها فعلیت نیافته و هر کس به هر اندازه که مظهر اسماء الهی باشد، سهمی از خلافت الهی دارد و کامل‌ترین مصداق آن انبیا و معصومان علیهم‌السلام هستند. این واژه که در زمان پیامبر نیز کاربرد داشته، همواره مطمح‌نظر مفسران از صدر اسلام بوده است؛ چنان‌که ابن‌مسعود «خلیفه» را کسی می‌داند که در حکم کردن بین مردم جانشین خداوند شود. نادرست بودن دیدگاه وداد قاضی در پژوهش حاضر، ناشی از عدم مراجعه وی به منابع اصیل شیعه و تتبع ناقص و محدود اوست.

## منابع

- ابن شهر آشوب، محمد بن علی، ۱۳۶۹ق، *متشابه القرآن و مختلفه*، قم، بیدار.
- ابن اثیر، مبارک بن محمد، ۱۳۷۶، *النهاية في غريب الحديث والاثار*، قم، اسماعیلیان.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، ۱۴۱۵ق، *الاصابة في تمييز الصحابة*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابن سعد، محمد بن سعد، بی تا، *الطبقات الكبرى*، بیروت، دارصادر.
- ابن عاشور، محمد طاهر، ۱۴۲۰ق، *التحریر والتنویر*، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی.
- ابن عطیه، عبدالحق بن غائب، بی تا، *المحرر الوجیز فی تفسیر کتاب العزیز*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابن فارس، احمد، ۱۳۹۹ق، *معجم مقاییس اللغة*، تحقیق محمد هارون، بیروت، دارالفکر.
- ابن هشام، عبدالملک، ۱۴۱۱ق، *السیرة النبویة*، تحقیق طه عبدالرؤف سعد، بیروت، دار الجبل.
- ابو حیان، محمد بن یوسف، ۱۴۲۰ق، *بحر المحیط*، بیروت، دارالفکر.
- ابومسلم اصفهانی، محمد بن بحر و دیگران، بی تا، *موسوعه تفاسیر معتزله*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابی حاتم، عبدالرحمن، ۴۱۹ق، *تفسیر القرآن العظیم*، ریاض، مکتبه نزار مصطفی الباز.
- ارمی علوی، محمد امین بن عبدالله، بی تا، *تفسیر حدائق الروح والریحان فی روابی علوم القرآن*، بیروت، دارطوق النجاه.
- ایجی، میر سید شریف، ۱۳۲۵ق، *شرح المواقف*، قم، شریف الرضی.
- آغازگ، طهرانی، محمد محسن، ۱۴۰۲ق، *النذریة*، بیروت، دارالاضواء.
- آل غازی، عبدالقادر، ۱۳۸۲ق، *بیان المعانی*، دمشق، مطبعة الترقی.
- ألوسی، محمود بن عبدالله، ۱۴۱۵ق، *روح المعانی*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- آمدی، سیف الدین، ۱۴۲۳ق، *ابکار الافکار فی اصول الدین*، قاهره، دارالکتب.
- بحرانی، ابن میثم، ۱۴۰۶ق، *قواعد المرام فی علم الکلام*، به کوشش سیداحمد حسینی، قم، کتابخانه آیتالله مرعشی نجفی.
- بغوی، حسین بن مسعود، بی تا، *تفسیر البغوی المسمی معالم التنزیل*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر، بی تا، *انوار التنزیل و اسرار التأویل*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- تفتازانی، سعدالدین، ۱۴۱۰ق، *شرح المقاصد فی علم الکلام*، پاکستان، دار المعارف النعمانیه.
- تیمی، یحیی بن سلام، ۱۴۲۵ق، *تفسیر یحیی بن سلام*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- جرجانی، عبدالقاهر، بی تا، *درج الدرر فی تفسیر القرآن العظیم*، تصحیح محمد ادیب شکور، بیروت، دارالفکر.
- جصاص، احمد بن علی، بی تا، *احکام القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- جمالی راد، فهیمه و دیگران، ۱۳۹۷، «معناشناسی خلیفه در قرآن کریم»، پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن، سال ششم، ش ۲، ص ۱۷۵-۱۵۳.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۸، *تفسیر تسنیم*، تحقیق علی اسلامی، قم، اسراء.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۳۷۶ق، *الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیة*، بیروت، دارالعلم للملایین.
- حسن، عبدالله، ۱۴۱۵ق، *المنظرات فی الامامة*، بی جا، انوار الهدی.
- حسن زاده آملی، حسن، ۱۳۷۲، *انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه*، قم، قیام.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۷۸، *مدد الهمم در شرح فصوص الحکم*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- درویش، محی الدین، ۱۴۱۵ق، *اعراب القرآن الکریم و بیانه*، حمص، الارشاد.
- دمیحی، عمر بن سلیمان، بی تا، *الامامة العظمی عند اهل السنة و الجماعة*، ریاض، دار طیبه.
- دینوری، عبدالله بن محمد، ۱۴۲۴ق، *تفسیر ابن وهب المسمی الواضح فی تفسیر القرآن الکریم*، بیروت، دارالکتب العلمیه.



- راغب اصفهانی، حسين بن محمد، ۱۴۱۲ق، *مفردات الفاظ قرآن*، تحقيق صفوان عدنان داودي، بيروت، دار الشاميه.
- رشيدرضا، محمد، ۱۴۱۴ق، *تفسير المنار*، بيروت، دار المعرفه.
- زحيلي، وهبة بن مصطفى، ۱۴۲۲ق، *تفسير الوسيط*، دمشق، دارالفكر.
- زمخشري، محمود بن عمر، ۱۴۰۷ق، *الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل*، بيروت، دارالكتب العربي.
- سبحاني، جعفر، ۱۴۳۱ق، *خلافت اسلامي از دو منظر تنصيب و انتخاب*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- سمرقندی، نصر بن محمد، بی تا، *تفسير السمرقندی المسمى بحر العلوم*، تحقيق عمر عمروی، بيروت، دارالفكر.
- سيد مرتضى، على بن حسين، بی تا، *الشافى فى الامامة*، تهران، مؤسسه الصادق.
- شيباني، محمد بن حسن، ۱۴۱۳ق، *نهج البيان عن كشف معانى القرآن*، قم، الهادى.
- صادق تهرانى، محمد، ۱۴۰۶ق، *الفرقان فى تفسير القرآن بالقرآن والسنة*، قم، فرهنگ اسلامى.
- صدوق، محمد بن على، ۱۳۹۵ق، *كمال الدين و تمام النعمه*، تهران، اسلاميه.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۷۶، *الأمالى*، تهران، كتابچى.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۷۸ق، *عيون اخبار الرضا علیه السلام*، تهران، جهان.
- طباطبايى، سيدمحمدحسين، بی تا، *الميزان فى تفسير القرآن*، بيروت، مؤسسه الاعلمى.
- طبرانى، سليمان بن احمد، ۲۰۰۸م، *تفسير القرآن العظيم*، اردن، دارالكتاب الثقافى.
- طبرسى، فضل بن حسن، ۱۳۷۳، *مجمع البيان*، تهران، ناصر خسرو.
- طبرى، محمد بن جرير، ۱۴۱۲ق، *جامع البيان*، بيروت، دارالمعرفه.
- \_\_\_\_\_، ۱۸۷۹م، *تاريخ طبرى*، بيروت، مؤسسه الاعلمى.
- طوسى، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ق، *كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد*، قم، شكورى.
- علم الهدى، على بن حسين، بی تا، *فنائس التأويل*، بيروت، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات.
- فخررازى، محمد بن عمر، ۱۴۲۰ق، *مفاتيح الغيب*، بيروت، داراحياء التراث العربى.
- فراهيدى، خليل بن احمد، ۱۴۰۹ق، *العين*، قم، هجرت.
- فيض كاشانى، ملاحسن، بی تا، *تفسير الصافى*، تهران، مكتبة الصدر.
- فيومى، احمد بن محمد، ۱۴۱۴ق، *المصباح المنير*، قم، هجرت.
- قاضى، وداد، ۲۰۰۱م، «خليفة»، در: *دائرة المعارف لايدن*، سرويراستار جين دمن مك اوليف، بوستون، بريل.
- قرشى، على اكبر، ۱۳۷۵، *تفسير احسن الحديث*، تهران، بنياد بعثت.
- قرطبى، محمد بن احمد، ۱۳۶۴، *الجامع لأحكام القرآن*، تهران، ناصر خسرو.
- قى مشهدى، محمد بن محمد رضا، ۱۳۶۸، *كنز الدقائق*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى.
- قى، على بن ابراهيم، ۱۳۶۳، *تفسير القمى*، تحقيق طيب موسى جزايرى، قم، دارالكتاب.
- كلينى، محمد بن يعقوب، ۱۴۰۷ق، *الكافى*، تهران، دار الكتب الاسلاميه.
- كوفى، فرات بن ابراهيم، بی تا، *تفسير فرات كوفى*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى.
- ماترىدى، محمد بن محمد، بی تا، *تأويلات أهل السنة*، بيروت، دار الكتب العلميه.
- ماوردى، على بن محمد، بی تا، *النكت و العيون تفسير الماوردى*، بيروت، دار الكتب العلميه.
- مجلسى، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *بحار الانوار*، بيروت، دار احياء التراث العربى.
- محلّى، محمد بن احمد، بی تا، *تفسير الجلالين*، تحقيق جلال الدين سيوطى، بيروت، مؤسسه النور للمطبوعات.
- مدرسى، محمدتقى، ۱۴۱۹ق، *من هدى القرآن*، تهران، دار محبى الحسين.

- مراغی، احمد مصطفی، بی تا، *تفسیر المراغی*، بیروت، دار الفکر.
- مرتضی زبیدی، محمدبن محمد، ۱۴۱۴ق، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت، دارالفکر.
- مقاتل بن سلیمان، بی تا، *تفسیر مقاتل بن سلیمان*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- مک اولیف، جین دمن، ۱۳۹۲، *دائرة المعارف قرآن*، ترجمه گروهی از مترجمان، تهران، حکمت.
- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، ۱۳۷۱، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- موحدی، عبدالعلی، ۱۳۸۹، «بررسی تطبیقی مفهوم خلافت در کلام شیعه و اهل تسنن»، *حکمت و فلسفه*، ش ۳، ص ۲۵-۷۲.
- میبدی، احمدبن محمد، بی تا، *کشف الاسرار و عدة الابرار*، بی جا، بی نا.
- نجاس، احمدبن محمد، بی تا، *اعراب القرآن*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- نصرتی، شعبان و محمد رکعی، ۱۳۹۹، *معنائشناسی شناختی در کاربست متون وحیانی*، قم، معارف اهل بیت علیهم السلام.
- نووی، یحیی بن شرف، ۱۴۱۲ق، *روضه الطالبین*، بیروت، المکتب الاسلامی.
- واحدی، علی بن احمد، بی تا، *الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز*، بیروت، دارالقلم.